

افت تحصیلی در مناطق غیر فارس



مصاحبه ی روزآتلاین با علیرضا صرافی صاحب امتیاز و مدیر مسئول ماهنامه توقیف شده دو زبانه (فارسی و تورکی) *دیلماج*، عضو هیئت تحریریه مجله دو زبانه *واریلیق*، محقق مسائل آموزشی، مدرس فولکلور و ادبیات آذربایجان در دانشگاه های تهران، برگزار کننده سمینارهای زبان مادری در تبریز و از مؤسسين شورای ملی صلح، **در رابطه با تحصیل به زبان مادری**

روزآتلاین - علیرضا جوانبخت / بازگشایی مدارس در اول مهرماه امسال هم بدون حضور زبان مادری کودکان آذربایجانی، عرب، کرد، بلوچ، ترکمن، گیلک، لر و ... انجام شد. تحصیل به زبان مادری در سالهای اخیر از اصلی ترین خواست های ساکنان مناطق غیرفارس ایران بوده و به گفته گروه های مدافع حقوق بشر، کسانی که در این زمینه فعالیت کرده اند معمولاً با برچسب ها و اتهاماتی نظیر جاسوسی برای بیگانگان و تجزیه طلبی روبرو شده اند.

در خصوص اثرات منفی نداشتن حق تحصیل به زبان مادری و همچنین فعالیت ها و مبارزاتی که با هدف رفع این محرومیت صورت گرفته است، با علیرضا صرافی، نویسنده و روزنامه نگار مصاحبه کرده ایم. علیرضا صرافی، صاحب امتیاز و مدیر مسئول ماهنامه توقیف شده دو زبانه (فارسی و تورکی) *دیلماج*، عضو هیئت تحریریه مجله دو زبانه *واریلیق*، محقق مسائل آموزشی، مدرس فولکلور و ادبیات آذربایجان در دانشگاه های تهران، برگزار کننده سمینارهای زبان مادری در تبریز و از مؤسسين شورای ملی صلح است.

این مصاحبه از طریق ایمیل انجام شده است.

نداشتن حق تحصیل به زبان مادری چه تاثیری بر افت تحصیلی دانش آموزان دارد؟ آیا این افت تحصیلی نمودی هم در میزان باسوادی دارد یا صرفاً یک مبحث نظری و تئوریک شمرده می شود؟

بله، محرومیت از این حق طبیعی، تاثیر غیرقابل انکاری در افت تحصیلی کودکان دارد. این، هم یکی از اصول اثبات شده و بدیهی علم تعلیم و تربیت شمرده می شود و هم نمودهای آماری آنرا نیز می توانیم به خوبی در جامعه خودمان نشان دهیم. (1) به طور خلاصه باید بگویم مثلاً در آذربایجان علیرغم اینکه از دهه پانزده سال قبل از انقلاب مشروطه، دارای مدارس جدید شده، هنوز پس از گذشت 120 سال نه تنها بیسوادی ریشه کن نشده، بلکه به علت افت مستمر تحصیلی به تدریج از رده اول باسوادی کشور سقوط و اکنون آذربایجان در کنار ده استان کمسواد کشور نشسته است، علاوه بر استانهای آذربایجان، استانهایی نظیر کردستان، بلوچستان و لرستان و ... نیز که اکثریت اهالی آنجا فارس نیستند نیز جزو همین دسته، یعنی جزو ده استان کم سواد قرار دارند. این در حالی است که مثلاً استانی نظیر استان سمنان که مدارس جدید آنجا با اختلافی حدود 40 سال پس از آذربایجان تأسیس شده، در رده دوم باسوادترین استانها پس از تهران قرار گرفته است. شنیدنی است که از ده استان دارای بالاترین درصد باسواد، هر ده تایی آنها بدون استثنا استانهایی هستند که اکثریت کودکان آنجا به زبان مادری خود (فارسی) تحصیل می کنند.

اجازه می خواهم مثال دیگری از همسایه های خود بزنم؛ در ترکیه در بیشتر استانهایی که اکثریت اهالی آنجا به زبان مادری خود (یعنی به ترکی) تحصیل می کنند بیسوادی به صفر رسیده، معهداً در استانهای جنوب شرقی که دارای اکثریت کرد زبان و یا عرب زبانند، هنوز درصدی از اهالی مطلقاً بیسواد مانده اند، ضمن اینکه متوسط سطح تحصیلی باسوادان این استانها نیز به مراتب پایینتر از متوسط سطح تحصیلی در سایر مناطق ترک نشین ترکیه است. بالعکس در همسایه های جدید شمالی ما یعنی ارمنستان، آذربایجان و ترکمنستان علیرغم اینکه اهالی این کشورها اقلیت های بسیار کوچکی در داخل اتحاد جماهیر شوروی سابق شمرده می شدند، اما به دلیل شیوه درست آموزش به زبان مادری، بی سوادی از حدود نیم قرن پیش (یعنی از دهه 60 قرن بیستم به این سو) بالکل ریشه کن شده است.

به این ترتیب می توان گفت این مسئله خاص ایران نیست و در کشورهای دیگر نیز وجود دارد؟

بله، البته در ایران مسئله بسیار حادثتر است. در سال 2009 یک گزارشی تحقیقی توسط گروه بین‌المللی حقوق اقلیت‌ها در لندن با همکاری سازمان یونیسف تهیه و منتشر گردیده که حاوی اطلاعات جالبی است، بنابر این گزارش در حال حاضر یکصد میلیون بی‌سواد در دنیا داریم که اکثریت آنها متعلق به بومیان (منظور اهالی بومی کشورهای مهاجر نشین آمریکا و استرالیاست) و همچنین اقلیت‌هاست. (2)

در حال حاضر پنج و نیم میلیارد از جمعیت شش و نیم میلیاردی جهان به زبان مادری خود تحصیل می‌کنند؛ یعنی 83 درصد جمعیت جهان به زبان خود تحصیل می‌کنند و تنها یک میلیارد نفر، یعنی هفده درصد که شامل صدها گروه زبانی‌اند و عموماً نیز اقلیت‌های کوچکی در کشورهای متبوعه خود را تشکیل می‌دهند، از امکان تحصیل به زبان مادری محرومند. بنابر این می‌بینید که در اغلب نقاط جهان مسئله تقریباً حل شده و تنها شامل هفده درصد مردم می‌شود، حال آنکه در ایران این مسئله شامل حال دوسوم (شصت و هفت درصد) اهالی اعم از ترک و کرد و لرو عرب و بلوچ و ترکمن و ... می‌شود. طبق تحلیل‌هایی (بر اساس همین گزارش و سایر آمارهای موجود) از هر هزار دانش‌آموزی که زبان آموزشی آنها با زبان مادریشان یکی است، تنها چهار نفر اصولاً به مدرسه نمی‌روند، حال آنکه این رقم در مورد دانش‌آموزانی که مجبورند به زبان غیرمادری تحصیل کنند سی و هفت نفر است. یعنی 9 برابر بیشتر، به عبارت دیگر در شرایط برابر، از هر ده دانش‌آموزی که به مدرسه نمی‌روند نه نفرشان متعلق به گروهی هستند که اجباراً بایستی به زبان غیرمادری آموزش می‌دیدند. اگر همین نسبت جهانی را در مورد ایران تعمیم دهیم و با فرض وزن جمعیتی غیرفارسی‌ها که حدود دوسوم جمعیت کشور است، می‌توان نتیجه گرفت که در این کشور از هر صد دانش‌آموزی که به مدرسه نمی‌روند نود و پنج نفرشان کسانی هستند که مجبورند به زبان غیرمادری آموزش ببینند.

ظاهراً آمار باسوادی در سراسر کشور اختلاف فاحشی با هم ندارد. چراکه به‌طور متوسط (با ده درصد تولرانس) به طور متوسط هشتادوپنج درصد مردم باسوادند.

طبق تعریف سازمان آمار و انفورماتیک ایران، باسواد به کسی اطلاق می‌شود که کلاس اول ابتدائی را گذرانده باشد. (3) یعنی وقتی می‌گوییم که در منطقه‌ای مانند بلوچستان هفتاد و پنج درصد اهالی باسوادند منظور این است که هفتاد و پنج درصد بلوچها کلاس اول ابتدائی را گذرانده‌اند. همین و بس! اما سطح باسوادی چیز دیگری است. شاخص‌هایی در دست است که نشان می‌دهد اختلاف فاحشی مابین مناطق فارسی زبان ایران با سایر مناطق وجود دارد.

اگر بیست و پنج درصد مردم یک منطقه، حتی یک کلاس نیز درس نخوانده باشند طبیعی است که مابقی اهالی نیز تحصیلات چندان سطح بالایی نخواهند داشت. در این مناطق بسیاری در حد دیپلم ابتدائی و یا مدرسه راهنمایی تحصیلات خود را به پایان برده و از سنین کم وارد بازار کار می‌شوند. در مورد مراحل تحصیلات عالی آمارهایی داریم که حکم فوق را تأیید می‌کند. ذیلاً خلاصه تحلیل خود را طی جدول زیر ارائه می‌کنم:

درصد پذیرفته‌شدگان سال تحصیلی 77-1376 در دوره‌های بالاتر از متوسطه (4)

درصد پذیرفته شدگان	درمناطق اکثراً	درمناطق
	فارسی زبان	غیر فارسی زبان
دوره تحصیلات عالی		
دوره کاردانی (فوق دیپلم)	58%	42%
دوره کارشناسی (لیسانس)	64%	36%
دوره کارشناسی ارشد	88%	12%
دوره دکترای تخصصی	90%	10%

به طوری که می‌بینید هرچه سطح تحصیلات بالاتر می‌رود، متعلقین به ملیت‌های غیرفارسی‌شانس کمتری دارند به‌طوری که در مرحله دکترای تخصصی تنها ده درصد پذیرفته‌شدگان در مناطق غیرفارسی‌سند. به‌طوری که می‌بینید وزن پذیرفته‌شدگان تحصیلات عالی میان ملیت‌های غیرفارسی هیچ تناسبی با وزن جمعیتی آنها ندارد.

آیا تأثیرات منفی محرومیت از حق تحصیل به زبان مادری علاوه بر افت تحصیلی کودکان، ابعاد دیگری هم در جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی و اقتصادی آنها دارد؟

بله مسلماً، فردی که در مراحل پایینی به تحصیل خویش پایان داده، زودتر از دیگران وارد بازار کار می‌شود و عموماً در سطح کارهای بدی و کم‌درآمد به اشتغال می‌پردازد، اما آنکه توانسته مثلاً تا حد دکترای تخصصی تحصیل کند، عموماً در سطوح بالاتر و پردرآمد مشغول می‌شود، لذا در ادامه محرومیت زبانی در محیط مدرسه، مرحله‌ای از محرومیت اقتصادی در خارج از مدرسه شروع می‌شود و به بیان دیگر مسئله ملی رنگ طبقاتی هم به‌خود می‌گیرد. در این کشور جغرافیای مناطق نیمه‌مرفه و نیمه‌فقیر با جغرافیای منطق باسواد و کم‌سواد و هر دو نیز با جغرافیای زبانهای فارسی و غیرفارسی تطابق غیر قابل کتمان دارد.

آیا آموزش و تحصیل در زبان مادری، فقط در سالهای اولیه تحصیل اهمیت دارد یا بعد از آن هم مهم است؟

کلیه دانشمندان علم تعلیم و تربیت معتقدند که شروع سوادآموزی برای هر شخص تا پنج سال اول حتماً بایستی به زبان مادری باشد، این در یادگیری راحت‌تر و برقرار کردن ارتباط عاطفی با معلم و محیط مدرسه و تطبیق سریع آموخته‌های جدید با انباشته‌های ذهنی پیشین کودک بسیار لازمست. پس از آن دانش‌آموز می‌تواند زبان‌های دیگر را نیز فراگیرد. (5)

قانون اساسی چه حقی برای زبانهای غیرفارسی قائل شده؟ حق تحصیل به زبان مادری یعنی چه؟ آیا منظور فقط یاد گرفتن زبان مذکور است یا اینکه یادگیری دروسی مانند فیزیک، شیمی و ریاضی به زبان مادری هم مد نظر است؟

آنچه که در اصل پانزدهم قانون اساسی پیش‌بینی شده این است که می‌توان در کنار زبان فارسی زبان و ادبیات ملیت‌ها را نیز آموزش داد. اما این اصل اشکالات زیادی دارد: اولاً این یک امر اختیاری و سلیقه‌ای نیست که در صورت تمایل آنرا بتوان آموزش داد، بلکه یک وظیفه و غیرقابل تخفیف است. ثانیاً آموزش زبان مادری و ادبیات هرچند لازم است، اما کافی نیست. برای رفع کامل بی‌سوادی و کم‌سوادی در کشور بایستی نظام آموزشی متحول شده و آموزش اصولاً به زبان مادری صورت گیرد. این چیزی است که دانشمندان تعلیم و تربیت در آن اتفاق نظر دارند. به این تعبیر حتماً لازمست تدریس کلیه دروس (از جمله خود زبان فارسی نیز) به زبان مادری دانش‌آموزان صورت پذیرد.

سابقه تدریس زبان‌های غیرفارسی در تاریخ معاصر چگونه است؟ با توجه به اینکه بنیانگذار مدارس نوین ایران میرزا حسن رشدیه، خود از آذربایجان است، آیا در هیچ برهه‌ای از تاریخ زبان ترکی در مدارس آذربایجان تدریس شده است؟

من در مورد ملیت‌های دیگر اطلاع وسیعی ندارم اما می‌دانم که مثلاً عربها سابقه‌ای بیش از کلیه ملل و اقوام ساکن جغرافیای ایران در این مورد دارند. در آذربایجان از بدو شروع تحصیلات به سبک جدید، که بنیانگذار آن میرزا حسن رشدیه بود، تا ابتدای روی کار آمدن رضاشاه کتابهای "وطن‌دیلی" تالیف میرزا حسن رشدیه و کتاب "آنادیلی" نوشته میرزا عبدالرحیم در مدارس آذربایجان تدریس می‌شده و کلیه صحبت‌های معلم و شاگردان نیز به زبانی ترکی بوده است. (6) لذا در طول چهار سال از ابتدای شروع تحصیلات جدید در آذربایجان، نه تنها این زبان تدریس شده، بلکه اصولاً سایر دروس نیز از جمله حتی درس عربی و فارسی نیز به ترکی تدریس می‌شده، (یعنی معلم سر کلاس معنی کلمات و جملات عربی و فارسی را به ترکی به شاگردان تفهیم می‌کرده و شاگردان نیز سؤالاتشان را در مورد مثلاً دستور این زبانها به ترکی از معلمشان می‌پرسیدند). در آن سالها دانش‌آموزان آذربایجانی به راحتی به زبان خود می‌خواندند و می‌نوشتند، در انقلاب مشروطیت نامه‌ای توسط دانش‌آموزان مدارس تبریز به انجمن ایالتی نوشته شده و توسط نمایندگان آنان در صحن انجمن ایالتی آذربایجان خوانده شده، این نامه به ترکی سلیس است نثر شیوای آن حکایت از سطح بسیار مقبولی از سواد دانش‌آموزان ترک به زبان مادری در یک قرن پیش دارد. (7)

روشنفکران آذربایجانی و به طور کلی روشنفکران غیرفارس چه فعالیت‌هایی برای روشنگری در مورد رفع ممنوعیت تحصیل به زبان مادری داشته‌اند؟

فعالیت‌های روشنفکران غیرفارس در زمینه دفاع از حق آموزش به زبان مادری بسیار ریشه‌دار است، در اینجا فرصتی برای بازگویی تاریخچه آن در طول قرن اخیر نیست، اما علاوه بر ترکها و ترکمنها و کردها و عربها و بلوچها که برجسته‌ترین مبارزات را در این مورد دارند، نمی‌توان فعالیت‌های قابل تقدیر لرها و گیلک‌ها در زمینه حفظ و تدوین زبان و ادبیات خویش را نادیده گرفت. (چیزی که متأسفانه از نظر بسیاری مغفول مانده).

من ذیلاً به چند مورد از فعالیت‌های مدنی ترکها در دوران پس از انقلاب (با محوریت تأکید بر حقوق زبان مادری) اشاره می‌کنم:

تشکیل کنگره آذربایجان در اسفندماه 1357،

تشکیل جلسات سخنرانی و شعر و موسیقی از اواخر سال 1357 لغایت اوایل سال 1359،

تشکیل دهها جلسه سخنرانی و شعر و موسیقی از سالهای 1370 به بعد

انتشار هزاران عنوان کتاب در زمینه ادبیات و زبان و فولکلور و... از سال 1357 به این‌سو

انتشار دهها نشریه و ماهنامه و روزنامه از سال 1357 تا به‌حال

انتشار بیش از یکصدو بیست نشریه دانشجویی در طول سال‌های 1377 به بعد،

تشکیل جلسات سخنرانی و کنفرانس که بالاترین آن نخستین کنگره زبان مادری در 21 فوریه 1382 در تبریز و با قطعنامه معروف 3333 امضایی بود.

انتشار دهها اعلامیه و نامه سرگشاده با امضای هزاران تن از روشنفکران و نخبگان و هنرمندان

برپایی دهها برنامه خارج از شهر (گلگشت) توأم با سخنرانی و ایفای برنامه‌های هنری که نقطه اوج آن مراسم سالیانه قلعه بابک در دهم تیرماه با شرکت صد‌ها هزار نفر که متناوباً در سالهای اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد ادامه داشت که در آنها نیز یکی از محورهای اصلی مطالبات مطروحه حقوق زبانی بوده‌است.

برگزاری جلسات سخنرانی و جشن در روز جهانی زبان مادری از سال 1382 به بعد

اعتصابات دانشجویی و تحصن‌ها در دفاع از هویت ملی و با طرح مطالبات حقوق زبان مادری که نقطه شروع آن تظاهرات دانشجویان دانشگاه تبریز در نوزده اردیبهشت ماه 1374 و نقطه اوج آن اعتصابات و تظاهرات سرتاسری دانشجویان ترک دانشگاهها در هفته آخر اردیبهشت 1385 بود.

تشکیل و فعال نمودن دهها ان‌جی. او. در زمینه‌های زبان، ادبیات و فرهنگ

فعالیت‌های اجتماعی و روشنگرانه با استفاده از فرجه آستانه انتخابات مجلس و ریاست جمهوری که نقطه شروع آن انتخابات دوره پنجم مجلس در سال 1374 بود.

راه انداختن دهها سایت و وبلاگ و برخی مدیاهای الکترونیکی و موارد دیگر

در کلیه این فعالیت‌ها یکی از محورهای اصلی (و بعضاً تنها محور) حقوق زبانی مردم بوده است.

به نظر شما این فعالیت‌ها راهگشا بوده است؟

بلی حتما این فعالیت‌ها در گسترش آگاهی و شعور ملی در میان توده مردم بسیار مهم بوده‌اند، البته هیچکدام از این فعالیت‌ها ظاهراً تأثیر مستقیمی در سیاست دولتها نداشته، اما نمی‌توان از تأثیر آن در ایجاد یک چتر مشروع برای طرح خواسته‌های مدنی و بالا بردن شعور سیاسی جامعه چشمپوشی کرد، اصولاً فعالیت‌های نخبگان در میان لایه‌های مختلف اجتماعی از طریق همین تریبون‌ها صورت می‌گیرد، وقتی در سال 1357 کنگره آذربایجان با شرکت قریب به 2000 نفر تشکیل شد، برخی حاضرین در کنگره آنقدر نسبت به حقوق طبیعی خود ناآگاه بودند که در مقابل ما به نوعی جبهه هم می‌گرفتند. (8)

تازه اینها افرادی بودند که به خود زحمت داده، به کنگره آمده بودند، مردم عادی کوچه و بازار طی چندین نسل آن چنان به قفل زبانی خویش عادت کرده بودند که اغلب آنرا امری بدیهی می‌دانستند و اعتراضی هم بدان نداشتند. حتی ما را نیز شماتت می‌کردند که چرا با این کارها اتحاد مردم مسلمان را به هم می‌زنید. ما در آن سالها به زحمت می‌توانستیم یک نفر همفکر و هم‌عقیده پیدا کنیم، حال آنکه امروزه می‌بینیم چه سیل خروشان در میان توده عادی مردم راه افتاده، پس این آگاهی چگونه به آنها منتقل شده؟ مسلماً از همین تریبون‌هایی که فوقاً بدان اشاره کردم.

شعار "تورک دیلینده مدرسه" یکی از مشهورترین شعارهایی است که از طرف آذربایجانی‌ها در تجمع‌های مختلف شنیده می‌شود و اخیراً در بین تماشاگران فوتبال هم رواج زیادی پیدا کرده است. سیر تظاهرات خیابانی و درخواست حقوق زبان مادری چه سابقه‌ای در حرکت آذربایجان دارد؟

این خواست از شصت و اندی سال پیش مطرح بوده اما طی بیست سال اخیر یکی از موضوعات اصلی گفت‌وگوها را تشکیل می‌دهد. گفتنی است این خواسته‌ها پیش از آنکه در مسابقات فوتبال مطرح شود در بسیاری از عرصه‌های مبارزات مدنی از جمله در مراسم میلیونی قلعه بابک و نمود پیدا کرده‌بود.

سابقه مبارزات خیابانی نیز به چند سال پیش بازمی‌گردد. از سال 1382 تبریز عرصه برگزاری مراسم پی‌در پی در خیابانها شد. این میدان جدید با پامردی فعالین فرهنگی و سیاسی و سر مزار سالارملی، گشوده شد. هرچند در جریان جنبش طرفداران شریعتمداری در سالهای 58 و در جریان تظاهرات دانشجویان در سال 74 تظاهرات وسیعی صورت گرفته بود، اما اولی به علت سرکوب شدید و دومی به خاطر محدود شدنش به دانشجویان هیچ کدام نتوانستند بستر مناسبی برای تداوم تظاهرات خیابانی بعدی شوند. اما مراسم سالگرد انقلاب مشروطه در 14 مردادماه 1382 به عنوان الگویی قابل تکرار به مناسبت‌های تاریخی (که خوشبختانه آذربایجان چنین مناسبت‌هایی را به‌وفور در اختیار دارد) قرار گرفته و به تدریج میدان عمل بزرگی برای جوانان شد. کم‌کم علاوه بر مناسبت‌های تاریخی و ملی مناسبت‌های جهانی نیز همچون روز جهانی زبان مادری و روز جهانی زن به آنها اضافه گردید. بدین ترتیب از سال 1382 متوالیاً و تقریباً با ریتم سه ماه یکبار شهر تبریز صحنه مراسم مختلف خیابانی بود، که عموماً هم با دخالت پلیس همراه بود. چیزی که شاید در هیچ کدام از شهرهای دیگر ایران تجربه نمی‌شد. دامنه و تعداد این مراسم از زمستان 1384 گسترش چشمگیری یافت که از جمله اینها تظاهراتی بود که تعدادی از کودکان دبستانی به همراه مادران خویش در روز جهانی زبان مادری به راه انداختند، در این روز همه بادیادهایی در دست گرفته شعارهایی در دفاع از حقوق زبان مادری سر داده و آخر سر نیز قطعنامه‌ای خواندند که در آن حق تحصیل به زبان مادری را مطالبه کردند. (9)

از اردیبهشت 1385 دامنه این تظاهرات به میدانی فوتبال نیز کشیده شد، در جریان مسابقه فوتبالی که در استادیوم باغشمال تشکیل شده بود، تماشاچیان شعارهای ملی و از جمله شعارهایی در دفاع از زبان مادری دادند و سپس با همین حال و هوا تا مرکز شهر تظاهرات کردند.

کلیه این سوابق، در طول چند سال یک تجربه مبارزاتی جاافتاده‌ای در میان جوانان ایجاد کرد، که نتوانستند طی یک خرداد 85 یک تظاهرات میلیونی را رقم بزنند. در تظاهرات یک خرداد نیز یکی از خواسته‌های مهم رسمیت زبان مادری بود.

هرچند شعارهای دیگری نیز در آن تظاهرات داده شد اما نهایتاً فعالین جنبش توافق کردند که یکی از خواسته‌های اصلی و شعارهای دائمی ما رسمیت زبان مادری باشد. و اکنون نیز تقریباً هر هفته در میدانی ورزشی، این شعارها مرتباً تکرار می‌شود.

نشریه توقیف شده *دیلماج*، نشریه‌ای که شما صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن بودید، ویژه نامه‌هایی در خصوص زبان مادری منتشر کرده بود. مسئولان امر چه دلایلی در خصوص توقیف این ماهنامه ارائه کردند؟ آیا ویژه نامه های زبان مادری نقشی در توقیف این ماهنامه داشت؟

نشریه ما اصولاً در مورد کلیه مسائل آذربایجان، بخصوص مسئله زبان مادری مقالاتی منتشر می‌ساخت. مقالات منتشره، همه در سطحی علمی و بعضاً در حد آکادمیک بود و ابدا خصلت تهبیجی نداشتند. ما همچنین تنها نشریه‌ای بودیم که مقوله تداخل موضوعی مسئله زبان و مسئله زن در مناطق غیرفارس‌زبان را مطرح کردیم. ما همچنین سه ویژه نامه در مورد مسئله زن، دو ویژه‌نامه در مورد فولکلور و ادبیات شفاهی دو ویژه‌نامه در مورد مطبوعات آذربایجان، و در موارد ادبیات معاصر، مسائل اقتصادی آذربایجان و فدرالیسم و تفکر اسطوره‌ای و... یک ویژه‌نامه منتشر ساختیم. همگی حاوی مطالب بسیار مفید و آموزنده و در عین حال بعضاً بکر بودند. در سالهای 83 و 84 با ملاحظه کلیه موازین مدنی مراسم روز جهانی زبان مادری را در محل دفتر نشریه برگزار کردیم. لذا اگر بگوییم دیلماج عملاً یکی از کانونهای اصلی طرح مطالبات زبانی و حقوق ملی آذربایجانی‌ها شده بود، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. بدون اینکه از قوانین جاری و عرف و عادت اجتماعی نیز خارج شود. ما هیچ شاکه عمومی و خصوصی نداشتیم، در واقع مشکل آقایان این بود که هیچ بهانه و مهمل قانونی برای تعطیل کردن آن نداشتند، اما در یک مرحله با قطع کردن سهمیه کاغذ به ما ضربه زدند که در این مرحله بسیاری از مطبوعات از انتشار بازماندند، معهذاً من با صرف کلیه اندوخته‌های شخصی خود به انتشار آن ادامه دادم. نهایتاً دیلماج با یک نامه یک طرفه از سوی هیئت نظارت بر مطبوعات بدون اخطار قبلی و بدون ارائه دلایل و تعطیل شد؛ بدون اینکه فرصتی برای دفاع قائل شوند. مسلماً یکی از اصلی‌ترین دلایل تعطیلی دیلماج تاکید آن بر مسائل خاص ترکها (و به طور اعم همه غیرفارس‌ها) بود که در این میان حقوق زبانی از همه برجسته‌تر بود.

پی نوشتها:

1- در این زمینه می‌توانید به تحلیلهای آماری که از دهسال پیش به تناوب در نشریات مبین، ارمان آذربایجان، شمس تبریز و دیلماج به این قلم تهیه و منتشر شده مراجعه کنید.

2- مراجعه کنید به مقاله غیبت زبان مادری در میلیون‌ها کلاس درس

در این آدرس اینترنتی:

<http://www.hamshahri.news.org.85807.aspx>

3- مراجعه کنید به انتشارات مختلف سازمان آمار در زمینه باسوادی.

4- مراجعه کنید به سالنامه آماری کشوری سال 1385

5- مراجعه کنید به مقاله عدم آموزش به زبان مادری و عواقب آن در آدرس اینترنتی

<http://www.naghola.com.fun.7975.html>

6- مراجعه کنید به شماره 13 ماهنامه دیلماج مهرماه 1383

7- مراجعه کنید به روزنامه انجمن ایالتی آذربایجان

8- در این مورد مراجعه کنید به خاطرات دانشجویی دهه پنجاه نوشته این قلم در نشریه گونش شماره یک، مهر 1386

9- یکی از مبتکرین اصلی تظاهرات کودکان در 21 فوریه 1384 زنده‌یاد مهندس غلامرضا امانی بود.